

جریان سلفی تکفیری



سلفی های تکفیری کیستند؟

سلفی تکفیری پدیده ی تازه ی نیست که در اواخر ظهور کرده باشد. این جریان دارای سابقه طولانی در تاریخ اسلام است. آنهاييکه درین زمینه تحقیق کرده اند، معتقد اند که پیدایش سلفی گری بر میگردد بزمان امام احمد بن حنبل (780 – 855 میلادی) یکی از امامان چهارگانه اهل سنت. احمد بن حنبل را یک شخصیت چندین بعدی میشناسند، و هریک از پژوهشگران در مورد شخصیت او ابراز نظرهایی کرده اند، که برخی او را یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی و حتی از جمله مشایخ طریقت دانسته اند و مورد تکریم و اکرام قرار گرفته است. در ضمن عده ی دیگر او را در زمره شخصیت‌های ددرساز اسلام محسوب میکنند .

احمد بن حنبل در دوره خلافت عباسیان با معتزله بر سر مخلوق بودن قرآن درگیر شد، او مخلوق بودن قرآن را رد کرد و مورد خشم خلیفه واقع شد و بزندان افتاد. مدت چند سال زندانی بود، فقط در زمان خلافت متوکل (822 م – 861 م) که مخالف افکار معتزله بود از زندان آزاد شد

و کارش رونق گرفت. خلیفه متمم حاکمان معتزلی را برکنار نمود، و دست حنبل را در امور باز گذاشت. بدستور احمد بن حنبل بی حرمتی به خلیفه چهارم از سر گرفته شد، در همین زمان قبر حسین بن علی را نیش کرده و خراب کردند. حنبل خلافت خلیفه چهارم را رد میکرد.

احمد بن حنبل را یکی پیشگامان افکار سلفی گری میدانند. او اولین کسی بود که هنگامی که با هجوم فلسفه-ها و فرهنگ‌های بیگانه از قبیل هند و یونان و ایران به حوزه های اسلامی و مخلوط شدن آن با عقاید اسلامی مواجه شد، به این فکر افتاد که حدیث را از این تهاجم نجات دهد، ولی به تفریط شدیدی گرفتار شده و به طور کلی عقل گرایی و عقلانیت را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بست. بنابراین اگر چه می-خواست از برخی مشکلات رهایی یابد ولی در عوض به مشکلاتی بسیار دشوارتر گرفتار شد. تکیه اساسی احمد بن حنبل، بر سماع و شنیدن است یعنی توجه کردن به ظاهر آیات و احادیث در عقاید و عدم توجه به عقل (1) روش احمد بن حنبل درباره عقیده و کیفیت تبیین آن، این بود که از هرچه که صحابه و تابعین سخن می-گفتند او نیز سخن می گفت. در هرچه آنان سکوت می-کردند او نیز سکوت می-کرد و بر ظاهر کتاب و سنت حکم می-کرد، و هیچ حدیثی را تأویل نمی-کرد و در مورد صفات خبریه نیز، بدون تأویل به ظاهرشان اعتقاد داشت(2).

بعد از مرگ احمد بن حنبل راه او را شخصی بنام احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه (1263 – 1328 م) در پیش گرفت. او یکی از مبتکران سلفی گری نسل بعدی می‌شمارند، و نظریات او اساس مذهب وهابیت را گذاشت. این تیمیه مقارن با انحطاط قدرت خلافت عباسی و فتح بغداد توسط مغولان بسر میبرد. اضمحلال خلافت و شکست قدرت سیاسی اسلامی او را متأثر ساخت. این تیمیه علل شکست خلافت بغداد را در دل خلافت جستجو نمیکرد، بلکه دیگرانرا در آن متهم میکرد. وی ناکارایی خلفای متاخر بغداد را که نتوانستند یکپارچگی دنیای اسلام را حفظ کنند، نادیده میگرفت. وی شیعیان را مسبب شکست بغداد میدانست. وی پیروزی مغولان را پیوند به شیعیان میدهد، اگر شیعیان ایرانی آنها را کمک نمیکردند خلافت همچنان پابرجا میماند. هرچند این حرف این تیمیه تا جایی بدور از حقیقت نیست، نمیتوان آن را رد کرد. شیخ طوسی کسی بود که

هولاکوخان را تشویق میکرد تا به بغداد حمله کند، و او را واداشت تا خلیفه را به حالت زار، شنیع و غیر انسانی به قتل برساند.

دشمنی و مخالفت ابن تیمیه با اسماعیلیان، نصیریها و دراویش قبل از تهاجم مغول محسوس بود. ابن تیمیه دشمنی خود با صوفیگری را نیز پنهان نمیکند. صوفیگری را برابر با معتزله گری میدانست، و ایشان را دشمنان اشدی اسلام میخواند. فقه سیاسی سلفی گری که در زمان امام حنبل پایه گذاری شد و جنبه عملی نداشت، در زمان ابن تیمیه جنبه عملی نیز برایش مهیا شد. طرز تفکری که ابن تیمیه تولید نمود، و نسلی از شاگردان برجسته مثل ابن کثیر و ابن قیم جوزی و کتابهای متعددش که بعضاً بیش از 300 جلد نقل کرده‌اند، در واقع راه را برای پایه گذاری این مکتب (سلفی تکفیری) باز نمود.

مکتب سلفی تکفیری یک روش خاص را برای رجوع به قرآن و سنت باز نمود، که متکی بر نص و نص‌گرایی و ظاهرگرایی در فهم و استنباط احکام دینی و دخالت ندادن عقل و عقلائیات در استنباط احکام دینی است. موج اول سلفی گری با کشته شدن ابن تیمیه ظاهراً به پایان رسید یا اقل کمی هم از گرمی آن کاسته شد.

اوایل قرن نوزده میلادی سلفیگری بار دیگر جان گرفت. سیدجمال الدین افغانی (1838 – 1897 میلادی) و شاگردش محمد عبده (1849 – 1905 م) دو متفکر مسلمان بودند که از قدوم آنها سلفی گری دوباره نفس را تازه نمود، و وارد صحنه شد. بنابر اعتقاد سلفیون، مسلمانان به غرب امکان داده بودند تا اصول متعلق به اسلام واقعی را به انحصار در آورد و این امر موجب تاخیر و ضعف مسلمانان گشته است. بدیده آنان، اسلام نه فقط روحانی و معنوی بلکه اجتماعی و سیاسی نیز است. سلامیست های سیاسی خود را صاحب چنین مکتبی می دانند.

دو تن از شاگردان سیدجمال الدین افغانی بعداً در شرق و غرب اسلامی، دو مکتب فکری را بنا نهادند. در غرب حسن بنا (1906-1949 میلادی) در سال 1928 میلادی در مصر جنبش اخوان المسلمین را تاسیس نمود.

تئز اخوان از همان ابتدا تقدم کار فکری و تربیتی و فرهنگی بر هر گونه کار سیاسی و نظامی بود و اساساً اخوان جز یک مدت محدود در جنگ‌های اعراب و اسرائیل درگیر فضای نظامی نشد.

اخوان معتقد بود که تا جامعه اسلامی تربیت نشود، ما نمی‌توانیم حکومت اسلامی تشکیل بدهیم. بعد از رویکار آمدن ناسیونالیسم عربی تحت رهبری جمال عبدالناصر (1918 – 1970 م) در مصر، اخوان المسلمین به حاشیه رانده شد. در سالهای 70 و 80 قرن گذشته میلادی برخی از گروههای افراطی مانند جماعة المسلمون یا التکفیر و الهجرة مصر، و جنبش جهاد اسلامی و جماعت اسلامی در دهه 80 و القاعده در دهه 90 و شعب مختلف آن‌ها ظهور نمودند. اسلام‌گرایان مصر و به طور کلی منطقه می‌دیدند که رویکرد اخوان یعنی رویکرد تقدم کار فرهنگی و تربیتی بعد از گذشت چند دهه پاسخ نداده است.

در شرق در هندستان ابوالعلا مودودی (1903-1979 میلادی) مدرسه دیوبندیه را پایه گذاری نمود. هر چند مودودی نیز از اسلام خالص و اسلام ناب صحبت میکرد که امروز نقل مجالس سلفیها شده است، ولی کاری از وی ساخته نشد. بعد از استقلال پاکستان مدرسه دیوبندیه نیز به سه شاخه تقسیم شد که هریک بدست یکی از ملاهای پاکستانی افتاد. با انشقاق در مدرسه دیوبند گروههای افراطی در پاکستان جان تازه یافتند که امروز ما شاهد وحشت و دهشت آنها هستیم.

بعد از حسن البناء، «سید قطب» در مصر آمد که تأثیر بیشتری از خود برجای گذاشت و معتقد بود ما باید از درون کل جامعه را شخم بزنیم و طرحی نو دراندازیم. اندیشه سید قطب ریشه در بحث توحید داشت و معتقد بود مفهوم توحید در حاکمیت است. ما باید حاکم را در رأس هرم جامعه قرار دهیم و حاکم الهی باشد.

سیدقطب به جایی رسید که گفت تمام جهان چون حاکم رسمی ندارند در جاهلیت به سر می‌برند. از او پرسیدند کشورهای اروپایی که واقعاً کافرند درست اما کشورهای اسلامی که اهل نماز و روزه هستند؟ گفت: نه چون در رأس آن‌ها حاکم غیراسلامی است این جوامع هم جاهلی است. از سوی سیدقطب مصر، لیبی، اردن، عربستان و... جامعه جاهلیت لقب گرفت.

سید قطب با ترسیم مسئله هجرت و جهاد نگاه‌ها را به سوی خود جلب کرد. وقتی از سیدقطب راهکار خواستند دو راه پیشنهاد کرد اول «هجرت» باید از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی هجرت کرد و (بر اساس اندیشه سیدقطب جامعه اسلامی وجود نداشت) با این حال بر اساس این اندیشه گروهی به نام التکفیر و الهجرة به وجود آمد. از قاهره بیرون آمدند و به داخل کوه‌ها

رفتند و جامعه اسلامی کوچکی را شکل دادند که دوام نیاورد اما راه دومی که سیدقطب پیشنهاد کرد و امروز ما متأسفانه در جهان اسلام شاهد قرائت انحرافی این نگاه هستیم قرائت «جهاد» بود (یعنی جهاد کنیم تا از این شرایط بیرون آییم).

جریان مذکور را نمیتوان بی تأثیر از وهابگرایی دانست. محمد بن عبدالوهاب با نزدیکی به خانواده آل سعود توانست افکار تندروانه خود بر قسمت بزرگ از عربستان و حوزه خلیج فارس مسلط سازد. یک پرسش رایج همواره مطرح میشود که، آیا بین وهابیون، سلفی‌ها و تکفیری‌ها تفاوت وجود دارد؟

نخست باید یک چیز را روشن کرد که بین سلفی‌گری و سه مذهب اهل سنت (مالکی، شافعی و حنفی) اختلافات اساسی وجود دارد و سلفی هم به کسی اطلاق میشود که در حوزه روش شناسی نقل گرا، در حوزه معرفت شناسی حدیث گرا، در حوزه هستی شناسی حس گرا و در حوزه معناشناسی هم ظاهر گرا باشد. این چهار خصلت که در یک فرد شکل گرفته باشد وی را می‌توان سلفی نامید. به عبارت دیگر اندیشه سلفی همیشه عقل سنتیز و کاملاً ارتجاعی است. واقعیت این است که اندیشه سلفی دارای طیف‌های مختلف بوده و جریانی منسجم نیست و اندیشه‌های مختلف و گاه متضادی هم دارد. در این شرایط رابطه بین سلفیت و وهابیت رابطه عام و خاص مطلق است. به این معنا که سلفی‌گری مفهومی عام است که مهمترین مصداق آن وهابیت است، اما در کنار آن هم مکتب دیوبندی و اخوان المسلمین (گرایش تند آن) وجود دارد.

دو تقسیم‌بندی را می‌توان در مورد جریانهای سلفی به کار برد. تقسیمی با توجه به خواستگاه این اندیشه، منشا و جایگاه آن چنانچه در بالا نیز راجع به خواستگاه سلفی‌گری سخن رفت، که سه خواستگاه مشخص برای آن در نظر گرفته اند. یک خواستگاه منطقه نجد است که وهابیت از آن برخاسته است. منطقه دوم شبه قاره هند است که اندیشه شاه ولی الله دهلوی از آن برخاسته و منطقه سوم در مصر است که شخصیت‌هایی مانند رشید رضا و سید قطب از چهره‌های آن هستند. در تقسیم‌بندی دیگر با توجه به گونه‌های مختلف سلفی‌گری میتوان آن را تقسیم کرد. یک طیف از سلفی‌گری را می‌توان سلفیان سنتی نامید مثل شیخ عبدالعزیز بن باز (1910-1999 میلادی) در دل این نوع از سلفی هم نوعی تعارض وجود دارد. یعنی از سویی سلفی است و از سویی هم برخی از تکفیریها آرای مشترک ندارد. دولت عربستان سعودی را نمونه دیگر اینگونه سلفی‌گری میدانند، یعنی صرفاً از دین برای رسیدن به اهداف سیاسی خود بهره برداری می‌کنند. دسته دوم سلفی‌گری تکفیری است که رسماً سایر مذاهب را تکفیر می‌کند شاخه‌های افراطی جریان وهابی مانند جریان الملکیه و جامیه مثال آن است. دسته سوم سلفی‌گری جهادی است که گاهی به سلفی‌گری تکفیری، جهادی گفته می‌شود. باز باید بین اینها تفکیک قائل شد. اما این دو متفاوت است.

سلفی‌گری جهادی به نوعی ریشه در اندیشه‌های سید قطب در مصر دارد. مخالفان آن کشورهای غربی و دست‌نشانده‌هایی مانند سادات و لبه تیز دشمنی‌شان آمریکا، اسرائیل، انگلیس و کشورهای از این قبیل است. شاخه دیگر سلفی، سلفی‌گری تنویری است، این سلفی را سلفی‌گری روشنفکری هم می‌گویند این نوع از بقیه سلفی‌گری‌ها بهتر است. در حقیقت این نوع از سلفی عنصر عقل در آن به چشم می‌خورد و شباهت آن با سلفی‌های دیگر در آن است که این گرایش بازگشت به گذشته را مد نظر دارد اما بازگشت به اصول و مانی و نه تک‌تک اعمال و رفتارها.

برخی بیمناک از آن اند که شاید تکفیریها در افغانستان نیز نفوذ کنند. بعید به نظر میرسد که سلفیهای تکفیری بتوانند در افغانستان برایشان جای پای پیدا کنند. مصداق این ادعا مذهب مردم افغانستان است. مذهب اکثریت مردم افغانستان حنفی است، و مذهب حنفی با هیچ‌یک از مذاهب اسلامی مخالفت نمیکند. بنیانگذار این مذهب ابوحنیفه علاوه بر علوم دیگر بر علم کلام بمحیط بود، که موجب معروفیت بیشتر او در بین سایر فقها شده است. پیروان ابوحنیفه، مذهب و روش او را اهل رای می‌نامند زیرا ابوحنیفه قائل به رای است چنانکه بعد از صدور هر فتوایی و حکمی عنوان می‌کرد این نظر ماست. او با اهل حدیث مخالف بود و تنها در شرایطی اقدام به قبول احادیث متواتر می‌کرد که از تابعین نقل شده باشد و حدیث و خبر مفرد را قبول نداشت. این شیوه او می‌تواند بخاطر متکلم بودن او و تأثیرش در روش فقهی وی باشد. همچنین او قیاس و استحسان را هم به‌عنوان اصول در اجتهاد پذیرفت.

بنا به جرئت میتوان این قول مردم را بکار برد که، آب حنفیان با سلفیهای تکفیری در یک جوی نمیرود.

ماخذ

- 1- رضوانی علی اصغر، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، نشر مشعر، تهران، 1384 ش، چاپ دوم، ج2، ص 511
- 2- شهرستانی، الملل و النحل، الشریف الرضی، تحقیق محمد بدران، قم، چاپ سوم، 1364 ش، ج1 ص 129.